

Jesus and a scribe talk together about the Law, about what humans should do before God.

As they do so, the scribe mentions the crucial twofold commandment to love God with all your heart and to love your neighbour as yourself. Then the scribe goes on to ask: "Who then is my neighbour"? So, he asks about the person I am supposed to help as a helper.

عیسی و یک کاتب با هم در مورد شریعت صحبت می کنند، در مورد آنچه که انسان ها باید در برابر خدا انجام دهند. هنگامی که آنها این کار را انجام می دهند، کاتب این فرمان دوگانه مهم را ذکر می کند که خدا را با تمام قلب خود دوست داشته باشید و همسایه خود را مانند خود دوست بدارید. سپس کاتب می گوید: پس همسایه من کیستند؟ او در مورد شخصی که من قرار است به عنوان کمک کننده به او کمک کنم می پرسد.

**Behind this is the question:
Should I help only certain
people, for example, members of
my people or my faith? Or are
all people my fellow human
beings, my neighbours, whom I
should help? To this question of
who is my fellow human being
whom I should help, Jesus
answers with the example of the
Good Samaritan. We hear and
see this story from Luke 10 in a
pantomime.**

پشت این کلام یک سوال نهفته
است: آیا باید فقط به افراد خاصی
کمک کنم، مثلاً اعضای قوم یا هم
ایمانانم؟ یا همه مردم هموعان من
هستند، همسایگان من که باید به
آنها کمک کنم؟ به این سوال که
هموع من کیست و به که باید کمک
کنم، عیسی با مثال سامری خوب
پاسخ می دهد. ما این داستان را از
لوقا 10 در پانتومیم می شنویم و
می بینیم.

30. Jesus replied, 'A man was going down from Jerusalem to Jericho. Robbers attacked him. They stripped off his clothes and beat him. Then they went away, leaving him almost dead.

31. A priest happened to be going down that same road. When he saw the man, he passed by on the other side.

32. A Levite also came by. When he saw the man, he passed by on the other side too.

30. عیسی در پاسخ چنین گفت: «مردی از اورشلیم به اریحا می‌رفت. در راه به دست راهزنان افتاد. آنها او را لخت کرده، کتک زدند، و نیمه‌جان رهاش کردند و رفتند.

31. از قضا کاهنی از همان راه می‌گذشت. اما چون چشمش به آن مرد افتاد، راه خود را کج کرد و از سمت دیگر جاده رفت.

32. لاوی‌ای نیز از آنجا می‌گذشت. او نیز چون به آنجا رسید و آن مرد را دید، راه خود را کج کرد و از سمت دیگر جاده رفت.

33. But a Samaritan came to the place where the man was. When he saw the man, he felt sorry for him.

34. He went to him, poured olive oil and wine on his wounds and bandaged them. Then he put the man on his own donkey. He brought him to an inn and took care of him.

35. The next day he took out two silver coins. He gave them to the owner of the inn. "Take care of him," he said. "When I return, I will pay you back for any extra expense you may have."

33. اما مسافری سامری چون بدان جا رسید و آن مرد را دید، دلش بر حال او سوخت.

34. پس نزد او رفت و بر زخمهایش شراب ریخت و روغن مالید و آنها را بست. سپس او را بر الاغ خود گذاشت و به کاروانسراییی برد و از او پرستاری کرد.

35. روز بعد، دو دینار به صاحب کاروانسرا داد و گفت: "از این مرد پرستاری کن و اگر بیش از این خرج کردی، چون برگردم به تو خواهم داد."

After the example narrative of the Good Samaritan, Jesus asks the scribe: What do you think: Which of the three was a fellow human being to the man who was attacked by the robbers? The scribe answered: The one who had compassion and cared for him. Then Jesus said to him: Go and do likewise. (Luke 10:36-37)

پس از روایت مثالی از سامری نیکو، عیسی از کاتب می پرسد: نظر شما چیست: کدام یک از این سه نفر هم نوع مردی بود که مورد حمله دزدان قرار گرفت؟ کاتب پاسخ داد: آن که دلسوز و مراقب او بود. سپس عیسی به او گفت: برو و همینطور عمل کن. (لوقا 36:10-37)

"Then go and do likewise" - this invitation also applies to us who have heard and seen the example narrative of the Good Samaritan. We want to talk about this now in pairs or in small groups: where have I spontaneously helped a stranger recently, or where have I not?

**«پس برو و همینطور عمل کن»
- این دعوت برای ما که روایت
نمونه سامری نیکو را شنیده و
دیده‌ایم نیز صدق می‌کند. اکنون
می‌خواهیم دوتایی یا در گروه
های کوچک درباره این موضوع
صحبت کنیم: اخیراً کجا به طور
خودجوش به یک غریبه کمک
کرده ام یا کجا نکرده ام؟**

**Now we hear the
second reading from
the first letter of John
in the 4th chapter.**

**Here we hear: "God is
love." This Bible text is
the basis of our sermon
today.**

اکنون قرائت دوم را از
نامه اول یوحنا در فصل
چهارم می‌شنویم. اینجا
می‌شنویم: «خدا عشق
است». این متن کتاب
مقدس اساس موعظه
امروز ما است.

8. Anyone who does not love does not know God, because God is love.

9. Here is how God showed his love among us. He sent his one and only Son into the world. He sent him so we could receive life through him.

10. Here is what love is. It is not that we loved God. It is that he loved us and sent his Son to give his life to pay for our sins.

11. Dear friends, since God loved us this much, we should also love one another.

8. آن که محبت نمی‌کند، خدا را نشناخته است، زیرا خدا محبت است.

9. محبت خدا این‌چنین در میان ما آشکار شد که خدا پسر یگانه خود را به جهان فرستاد تا به واسطه او حیات داشته باشیم.

10. محبت همین است، نه آنکه ما خدا را محبت کردیم، بلکه او ما را محبت کرد و پسر خود را فرستاد تا کفاره گناهان ما باشد.

11. ای عزیزان، اگر خدا ما را این‌چنین محبت کرد، ما نیز باید یکدیگر را محبت کنیم.

**Sermon for 3 September 2023 on 1
John 4:8b-11**

Dear congregation!

1. I think this is a great sermon text. In a few sentences it summarizes what the content of Christian faith and life is: "God is love. He loves us. And we are to love one another." What I think is great is the phrase "God is love". That's a Christian definition of God. Yes, God rules, too. But he is not domination. Yes, God establishes justice. But even with this good word, his nature is not clearly described.

**موعظه 3 سپتامبر 2023 در اول یوحنا 4:
b-118**

جميع عزيز!

1. فکر می کنم این یک متن خطبه عالی است. محتوای ایمان و زندگی مسیحی در اینجا در چند جمله خلاصه می شود: «خدا عشق است. او ما را دوست دارد و ما باید یکدیگر را دوست داشته باشیم.» به نظر من جمله «خدا عشق است» عالی است. این یک تعریف مسیحی از خدا است. بله، خدا هم حکم می کند. اما او حاکم نیست. آری خداوند عدل را می آفریند. اما حتی با این کلمه خوب، ماهیت او به طور کامل توصیف نمی شود.

2. God loves - and he is love. This alone clearly and definitively characterizes his nature. No lonely dictator lives in heaven. In heaven lives the Father, Jesus and the Holy Spirit. When three people are in a group, often two join together and the third remains alone. God, however, is three in one. Father, Son and Spirit are one, a community of love. God is already love in himself.

2. خدا دوست دارد - و او عشق است. این به تنهایی به وضوح و به طور قطعی ماهیت او را مشخص می کند. هیچ دیکتاتور تنها در بهشت وجود ندارد. پدر، عیسی و روح القدس در بهشت زندگی می کنند. وقتی سه نفر در یک گروه هستند، اغلب دو نفر به هم می پیوندند و نفر سوم تنها می ماند. اما خدا سه در یک است. پدر، پسر و روح یکی هستند، اشتراک عشق. خدا در خود عشق است.

3. And out of love he creates the world, he turns to man, he eliminates the problem of sin. In the end, there is the communion of love with the triune God in heaven. "In the world you are afraid" (John 16:33b), Jesus states. When we think of problems in our lives or we look at the state of our world, we may well become afraid. But at the beginning, middle and end of the world is not fear. The beginning, middle and end of all life and our world is God, who is love.

3. از عشق دنیا را می آفریند، به مردم روی می آورد، مشکل گناه را برطرف می کند. در پایان، ارتباط عشق با خدای سه گانه در بهشت وجود دارد. عیسی می گوید: «در دنیا می ترسید» (یوحنا 16:33 ب). وقتی به مشکلات زندگی خود فکر می کنیم یا به وضعیت دنیای خود نگاه می کنیم، ممکن است ترسیده باشیم. اما در ابتدا، در میانه و در پایان جهان هیچ ترسی وجود ندارد. آغاز و میانه و پایان همه زندگی و دنیای ما خداست که عشق است.

4. Many thinkers and many concerned people ask themselves in a world that sometimes threatens to break apart: what holds the world together at its core? The Christian answer is: the love that is God, that holds the world together. This makes me calm. Of course, I also worry about how our world is going to go on, and sometimes I don't know a solution to problems, for example, at my work. But I believe: at the bottom of this world and my life is God, who is love. And so I get hope, I have support, I feel safe and secure.

4. در دنیایی که گاهی تهدید به فروپاشی می شود، بسیاری از متفکران و بسیاری از افراد نگران از خود می پرسند: چه چیزی جهان را در هسته خود نگه می دارد؟ پاسخ مسیحیان این است: عشقی که خداوند است، جهان را در کنار هم نگه می دارد. این مرا آرام می کند. البته من نگران این هستم که دنیای ما چگونه ادامه پیدا کند و گاهی اوقات نمی دانم چگونه مشکلات را حل کنم، مثلاً در محل کارم. اما من معتقدم: در انتهای این دنیا و زندگی من خداست که عشق است. و بنابراین امید می گیرم، حمایت دارم، احساس امنیت و آرامش می کنم.

5. Perhaps we know the story of Isaac's sacrifice from the Old Testament. God puts Abraham to the test. He is to sacrifice his long-awaited son Isaac out of obedience to God. Abraham does what God asks him to do. Just before Abraham is about to kill Isaac, an angel comes and prevents the sacrifice of Isaac. Instead of the son, a ram is sacrificed.

5. شاید ما داستان عهد عتیق قربانی شدن اسحاق را بدانیم. خداوند ابراهیم را امتحان می کند. او قرار است به خاطر اطاعت از خدا، پسر مورد انتظارش اسحاق را قربانی کند. ابراهیم آنچه را که خدا از او می خواهد انجام می دهد. درست قبل از اینکه ابراهیم بخواهد اسحاق را بکشد، فرشته ای می آید و از قربانی شدن اسحاق جلوگیری می کند. قوچ به جای پسر قربانی می شود.

6. In our faith, this story is on the margins. Perhaps there can be an exceptional situation in life in which we are once tested like this. The essence of our faith is not expressed by this story. Submission to God is not the secret of Christian faith. What is at the heart of our faith is told by the following verses of our sermon text:

6. به اعتقاد ما این داستان حاشیه ای است. شاید یک موقعیت استثنایی در زندگی وجود داشته باشد که در آن ما اینگونه آزمایش شویم. این داستان گوهر ایمان ما را بیان نمی کند. تسلیم در برابر خدا راز ایمان مسیحی نیست. آیات زیر از متن خطبه ما آنچه را که در مرکز ایمان ما قرار دارد بیان می کند:

7. "Love consists not in this, that we have loved God, but that he has loved us. He sent his Son. He took our guilt upon himself and so reconciled us to God." (1 John 4:10) Our God does not ask us to sacrifice our sons or daughters for him. Rather, God himself sacrifices his Son for us so that we may be forgiven and reconciled, at peace with God. We hurt God with our sins. But God does not return it to us in the same way and hurt or kill us because of it.

7. «عشق این نیست که ما خدا را دوست داشته باشیم، بلکه این است که او ما را دوست داشته است. پسرش را فرستاد. او گناه ما را بر عهده گرفت و بدین ترتیب ما را با خدا آشتی داد.» (اول یوحنا 4:10) خدای ما از ما نمی خواهد که پسران یا دختران خود را برای او قربانی کنیم. بلکه خود خدا پسرش را برای ما قربانی می کند تا بخشیده شویم و آشتی کنیم و در صلح با خدا زندگی کنیم. ما با گناهان خود خدا را آزار می دهیم. اما خداوند آن را به همان شکل به ما پس نمی دهد و در نتیجه ما را آزار می دهد یا می کشد.

8. Rather, he cuts his own flesh, sacrificing himself out of love for us in order to save us. God tears apart the unity of Father and Son on the cross to heal us. I am thankful that out of love for us, the Father "did not spare his own Son, but gave him to die for us all" (Romans 8:32ab). I am thankful that Jesus "loved me and laid down his life for me" (Galatians 2:20c). I am proud to be a Christian and to profess such a God full of devotion and love.

8. در عوض، او خود را از بدن جدا می کند و به خاطر عشق به ما خود را قربانی می کند تا ما را نجات دهد. خدا وحدت پدر و پسر را بر روی صلیب پاره می کند تا ما را شفا دهد. من سپاسگزارم که پدر به خاطر محبت به ما "پسر خود را رحم نکرد، بلکه او را برای همه ما کشت" (رومیان 8:32 ab). من سپاسگزارم که عیسی «مرا دوست داشت و جان خود را برای من فدا کرد» (غلاطیان 2:20 ج).

9. "This is how God's love has been made visible among us: God sent his only Son into the world so that through him we might have true life." (1 John 4:9) At some point, we have all lost the home of our origin. Perhaps we lived in a land where two dictators at once demanded submission from us: one dictator on earth and one dictator in heaven. We were full of fear and anxiety.

9. «این گونه بود که محبت خدا در ما آشکار شد: خدا پسر یگانه خود را به جهان فرستاد تا به واسطه او به زندگی واقعی دست یابیم.» (اول یوحنا 4:9) در مقطعی همه ما خانه اصلی خود را از دست دادیم. شاید ما در کشوری زندگی می کردیم که دو دیکتاتور از ما تسلیم می خواستند: یک دیکتاتور در زمین و یک دیکتاتور در بهشت. ما پر از ترس و اضطراب بودیم.

10. Then we heard about Jesus, the Son of God, who also came to this lowest point. Then it "clicked" with us and we drew new hope. Jesus spoke so differently about God, healed our hearts and gave us courage to return to God. Perhaps we were without hope for other reasons, had reached a dead point. Then we heard about Jesus, who made this point of death a turning point.

10. سپس در مورد عیسی پسر خدا شنیدیم که او نیز به این پایین ترین نقطه رسید. سپس برای ما کلیک کرد و امید جدیدی پیدا کردیم. عیسی بسیار متفاوت از خدا صحبت کرد و قلب ما را شفا داد و ما را تشویق کرد که به سوی خدا بازگردیم. شاید به دلایل دیگر بی امید بودیم، به بن بست رسیده بودیم. سپس در مورد عیسی شنیدیم که این نقطه مرگ را نقطه عطف قرار داد.

11. And so, like the prodigal son of Luke 15, we all set out on the way to the Father. Perhaps with worn-out clothes and with exhausted hearts. And then he runs toward us, toward me. Then God sets in motion to run toward me. And when he reaches me, he wraps me in his arms and says to me: "I'm Glad you're here! Welcome home!" And there I am with God, at home with Jesus.

11. و بنابر این، مانند پسر ولخرج لوقا 15، همه ما به پدر راه یافتیم. شاید با لباس های نخ نما و دلی خسته. و سپس به سمت من می دود. سپس خداوند به دیدار من حرکت می کند. و وقتی به من می رسد مرا در آغوش می گیرد و به من می گوید: «خوشحالم که اینجایی! به خانه خوش آمدید!» و اکنون من در خانه با خدا، با عیسی هستم.

12. I have arrived at the Father's house. No one can drive me out of this home anymore. Yes, life in this world is still not always easy. Sometimes I have to work hard. Sometimes, even now, the problems seem to get the better of me. But there I am. Jesus and the Father are my housemates. I am not alone. When I have problems, I am helped. So I relax, my heart comes to rest. The hope is me becomes strong.

12. به خانه پدری رسید. دیگر کسی نمی تواند مرا از این خانه بیرون کند. بله، زندگی در این دنیا هنوز هم همیشه آسان نیست. گاهی باید سخت کار کنم. گاهی اوقات به نظر می رسد که مشکلات از کنترل خارج می شوند. اما من اینجا هستم. عیسی و پدر اعضای خانواده من هستند. من تنها نیستم. اگر مشکلی دارم به من کمک می کنند. اینجوری آرام میشم، دلم آرام میشه. امید من قوی است

13. So at home and safe, I now also get a task. "Beloved, if God so loved us, we also must love one another." (1 John 4:11) Go out into this world. Be there for other people and serve them. You will come into situations where your spontaneous help is needed, like the Good Samaritan. Then do not hesitate to stop and help.

13. بنابراین در خانه و ایمن، اکنون کار پیدا می‌کنم. «ای عزیزان، اگر خدا ما را بسیار محبت کرد، پس ما نیز باید یکدیگر را دوست داشته باشیم.» (اول یوحنا 4:11) به این دنیا بروید. در کنار دیگران باشید و به آنها خدمت کنید. شما در موقعیت‌هایی قرار خواهید گرفت که کمک خود به خودی شما مورد نیاز است، مانند سامری خوب. سپس در توقف، گرفتن و کمک دریغ نکنید.

14. But I also have tasks that are fixed and with which I have responsibility for a certain group of people, for a certain cause: in my family, in my job, in my community. This is the place to prove my love for my neighbor, for my fellow human beings. This is where my attention is needed, my discipline, my perseverance, my passion, my patience.

14. اما من همچنين وظايفي دارم كه ثابت هستند و به من مسئوليت مي دهند در قبال گروه خاصي از افراد، براي يك علت خاص: در خانواده ام، در شغلم، در جامعه ام. اينجا جايي است كه عشقم را به همسايه، به هموعانم ثابت كنم. توجه من در اينجا لازم است، نظم و انضباط من، پشتكار من، اشتياق من، صبر من.

15. Paul says: "All competitors practice renunciation in every way. They do it to win a perishable crown of victory. But we do it for an imperishable crown of victory. So my race does not lead into the unknown." (1 Corinthians 9:25, 26a) In my service to others, in my love for my neighbor, I can and should always practice anew. I do this in the certainty that I myself am a beloved child of God.

15. پولس می‌گوید: «همه رقبا از هر نظر کناره‌گیری می‌کنند. آنها این کار را برای برنده شدن یک تاج گل زودگذر انجام می‌دهند. اما ما این کار را برای یک تاج گل پیروز ابدی انجام می‌دهیم. بنابراین نژاد من به ناشناخته منتهی نمی‌شود. (اول قرنتیان 9:25-26 الف) در خدمت به هموعانم، در عشقم به همسایه‌ام، می‌توانم و باید همیشه تمرین کنم. من این کار را با این اطمینان انجام می‌دهم که خود فرزند محبوب خدا هستم.

16. Out of gratitude, I want to pass on this love to my fellow human beings. And I want to feel, experience, discover and practice again and again that I am already at home. That the Father runs toward me at all times and embraces me in his arms. That Jesus, in his devoted love, sought death for me and gave me an indestructible life. I entrust myself to his love on good and difficult days and may live loved and loving as a Christian. Amen!

16. برای سپاسگزاری می خواهم این عشق را به هموعانم منتقل کنم. و من همیشه می خواهم این واقعیت را احساس کنم، تجربه کنم، کشف کنم و تمرین کنم که در خانه هستم. که پدر همیشه به سمت من می دود و بغلم می کند. که عیسی در عشق فداکارانه خود به دنبال مرگ برای من بود و به من زندگی نابود نشدنی بخشید. من خودم را در روزهای خوب و بد به عشق او می سپارم و ممکن است مانند یک مسیحی با عشق و محبت زندگی کنم، آمین.